

برخی از الواح نازله از قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه*

در این وقت که سنّت الهی جدید و تازه گشت و حسین بقا از ارض یا با جمعی صغیر و کبیر حرکت نموده هذه من سنّة الّتی قضت من قبل علی عباد الله المقربین ولكن اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که می‌توانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اطفاء کنند و یا چراغ‌های قدسی را خاموش نمایند، فباطل ما هم یظنون. قسم به خدا که هرچه در اطفائش سعی نمایند روشن تر می‌شود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل تر خواهد شد. مشیّت الهی محیط بر مشیّت‌هاست و اراده او فوق اراده‌هاست چه که جمیع من فی السّموات و الارض به نفحه‌ای از نفحات مقدّسش که به کلمه امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و به حرفی فانی خواهند شد. لم یزل و لا یزال در مقرّ سلطنت خود بوده و در سموّ رفعت خود خواهد بود. کلّ عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کلّ معدومند عند بروزات سطوت او. و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان ولكن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نعمت از پی. و عن قریب ثمر هر دو از شجره قضا می‌روید. زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد. انشاء الله به آنچه در ذرّ بقا

* این نصوص مبارکه و لوح خطاب به جناب ملا عبدالرحیم از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان عنایت شده و برای اولین بار طبع و نشر می‌گردد.

عهد نمودیم ثابت و جازمیم اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم چنانچه شده ایم. و عن قریب دنیا و اهلش فانی شوند و اهل الله بر رفارف باقی درآیند، انا لله و انا الیه راجعون. و امیدواریم که آن جناب از این چشمه لطیف مشروب شوند تا جمیع این معدومان موجودنما را مفقود شمردند و سلطان احدیه را موجود و مشهود و ظاهر و باهر ملاحظه فرمایند. باری، انشاء الله سرور باشید و بر سریر عزّ مستریح. و دیگر آنکه ناصر را روانه خدمت نمودیم و به او گفته ایم که از خدمت شما تغافل ننماید.

بسم الله الباقی

المسجون فی الادرنه ینادی و یقول قد قدر لنا بلیة الاخری فسوف یحبسون البهاء بالذلة الكبرى فی حصن العکاء و انها اقبح مدن الدنیا صورة و اردئها هواء و انتنها ماء ان ربک یعلم خافیة الصدور. فسوف یتغیر هوائها و یدخل فیها من یعمرها لان الله زینها بطراز اسمه الاعظم العظیم. و قد ارادوا ان یدخلوا من هذه الارض لتضییع امر الله و اخماد نار حبه فیما سواه. قل هذه الذلة عزّة لهذا الامر و هذا البلاء دهن لهذا المصباح و به یزداد نوره بین العالمین. انک فاطمئن بفضل مولاک ثم اشکره فی ایامک و لا تنس الغلام الذی یسبح فی غمرات البلا و یسبح ربّه مالک الاسماء و الصفات و یقول ای رب عرف عبادک من یدعونه بالعشی و الاشراق. و الروح علیک و علی اخیک و ابنک و علی من معک من الذین هم انقطعوا الی الله ربک و رب العالمین. کبر من قبلی احبّتی من کلّ صغیر و کبیر.

هو العزیز

مخدرات مدینه را ذاکریم در ارضی که مقدّس است از قرب به احدی و منزّه است از وصل نفسی و در بعد و دوری به مقامی رسیده که دست آملین و رجل قاصدین از او کوتاه مانده اگرچه متعارجین هوای قرب و متصاعدین فضای حبّ را هیچ بعدی دور ننماید و هیچ سدّی حایل نگردد زیرا که سیل ترابی اگرچه بعید باشد طریق قلبی اقرب من الوریذ ذلک صراط الله العزیز المحبوب.

باری، این روزها در ادرنه ساکنیم. اگرچه شهر بزرگی است و مملکت وسیع و لکن قلب

را از مفارقت دوستان قرار و سکونی نه و اضطراب قلب جمیع امور را مضطرب و پریشان نموده. باری شما ای دوستان و یاران، این مهاجران و اسیران را فراموش نفرمائید. غمام قضایای الهی و سحاب تقدیر ربّانی از هر طرف مرتفع شده و به قسمی امطار بلایا و رزایا باریده که نه چشم را یارا که به گریستن تسکین قلوب پژمرده دهد و نه لسان را قدرت که به نوحه و ندبه تسلّی بخشد. هر روز از کوه مرور نمودیم و به کوه و جبل دیگر وارد شدیم. صد هزار صحرا طیّ نمودیم و از صد هزار جبل گذشتیم. چه چیزهای ندیده دیده شد و چه امور ناشنیده مسموع افتاد. اسیری به این جلال نشنیدیم و ذلّت به این عزّت ندیدیم. در ظاهر به کمال عزّت و جلال و سلطنت بودیم، اگرچه در میان اعدا مبتلا بوده‌ایم، قدرت و غلبه سلطان حقیقی در این سفر مشهود بود و بعد از طیّ جمیع این مراتب مذکوره به بحر رسیدیم. سبحان الله از تموّجات بحرّیه و اریاح مختلفه و این اطفال صغیره. دیگر معلوم که چه گذشته و چه روی داده تا آنکه به اعانت بحر اعظم از بحر اصغر گذشتیم و به ساحل بحر که مدینه استانبول باشد وارد شدیم و از آن جا به کالسکه نشستیم و به منزلی که معین شده بود از جانب دولت رفتیم و چهار ماه را در آن مدینه غیر منیره ماندیم و ثمره شجره الهی و ورقه سدره ربّانی را در آن محلّ ودیعه گذاشتیم و از آن جا مثل اسرا به شهر دیگر که موسوم به ادرنه است وارد شدیم. اسیری چهل روزه شنیده شد ولیکن شش ماهه شنیده نشده بود و در جمیع این مدت جمعی از اطفال سقیم و مریض بوده‌اند تا آنکه در خلف قاف مقرّ یافتیم و حال غریب و فرید و بی‌مونس و یار و بی‌مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایّام فانی را بسر می‌بریم. این است تفصیل امور ما. حال هر کس چشم حقیقی دارد بگرید و هر کس گوش معنوی باز نموده حنین و ناله بشنود زیرا که چشم مجازی قابل این گریستن نیست و گوش صوری لایق این شنیدن نه. کلّ ذلک ما قضی علینا من لدی الله العزیز الجمیل و انا نشکره فی کلّ ذلک و نحمده علی کلّ هذا و بكلّ ما قدر من لدنه و نکون ان شاء الله من الصّابرين.

ای خاله جان بی‌بیان، اگر ورقه ارسال می‌داری مثل این ورقه مبارکه مفصل و مبسوط ارسال دار و الا آن یک کلمه هم در دهان و لسان بماند چرا فقیر بی‌چاره را بی منزل و مأوی می‌کنی و به سفر دور می‌فرستی کذلک یعلّمک بالحقّ لتکون من العالمین. والحمد لله ربّ العالمین.

بسم الذى يرتعد الرّعد من خشيته

فاعلم بانّ الغافلين اخرجونا من ارض السّرّ ليطفئوا بذلك نور الله بين ما سواه ابى الله عمّا ارادوا و خرج الغلام بطراز استضائت منه البلاد بحيث ما بقت مدينة من مدن الملل الآ و قد انتشرت فيها آثار ربك العزيز العليم. هل يقدر احد ان يطفى ما اشتعله يد قدرة ربك المقتدر القدير لا فو نفسه الحقّ. سوف تجد انوار الشّمس فيها كذلك قضى الامر من مقضى عليم. طوبى لك بما فزت بعرفان ربك فسوف تجد جزائك من لدن مجزى حكيم. لا تحزن عمّا ورد علينا. ولو مسّتنا البلايا باتمّها و اشدها و نكون فى ضيق مبين ولكن نجد نفسنا فى سرور لا يعادله بهجة العالمين. و الحمد لله ربّ العالمين.

بسم الله الامنع الاقدس الاعلى

قد هاجر جمال القدم من ارض السّرّ و كذلك قدّر فى اللّوح ان انتم من العارفين و اذا خرج استضائت من وجهه الآفاق فيا حبذا بما سطع هذا الشّذا بين العالمين فو عمرى قد اخذت نفحات الآيات كلّ الاشياء و أنّها نزلت فى كلّ الاحيان من لدى الرّحمن فيا روحاً لمن شمّها و كان من الطائفين. لو يطهرّ الناس من الشّرق و الغرب آذانهم ليسمعونها و كان ربك على ما اقول شهيد. ليس هذا الفضل مخصوص باحد بل احاط العالمين. طوبى لمن اقبل اليه فويل للمعرضين. و الحمد لله ربّ العالمين.